

ایدی اللصوص.» یعنی این دستی را که با آن به خلفا خدمت کردم و قرآن کریم را به دو خط و دوبار به رشته تحریر درآوردم مانند دست دزدان بریدند. پس از چندی که زخمش بهبود یافت بار دیگر الراضی پیغام داد برای جبران مافات میل دارم که مجدداً وزارت را به تو بدهم. ابن مقله جاه طلب باور کرد و آمادگی خود را اعلام نمود. بار دیگر به اغوای ابن رائق زبانش را بریدند. با این حال زار مدتی در زندان بود تا در ۵۶ سالگی درگذشت.

ابیات زیر را در زندان پس از قطع دستش گفته است:

ما سمت الحیاة لکن توثقت	بایمانهم فبانت یمینی
بغت دینی لهم بدنای حتی	حرمونی دنیا هم بعد دینی
ولقد حطت ما استطعت بجهدی	حفظ ارواحهم فما حفظونی
لیس بعد الیمین لذة عیشی	یا حیوتی بابت یمینی فبینی

من از زندگانی ملول نشدم اما به سوگندهای آنها مطمئن گشتم پس دستم قطع شد. دین خود را برای خاطر آنها به دنیا فروختم و همینکه دینم از کف رفت مرا از دنیای خودشان هم محروم کردند، تا جایی که در توانم بود در راه حفظ جان آنها کوشیدم، معذک مرا حفظ نکردند. بعد از قطع دست راست، دیگر برای من عیشی نخواهد بود. ای زندگانی حال که دست از من دور شد تو هم دور شو...»<sup>۱</sup>.

فصل دَوّم

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

تحوّل و انقلاب گئی در وضع خانواده

پس از نفوذ تمدن جدید در ایران بسیاری از آداب و سنن دیرین مردم، در زمینه‌های مختلف، دستخوش تحول و دگرگونی شد. فی‌المثل راه و رسم ازدواج و زناشویی و مراسم زایمان و تولد نوزاد، آداب ختان و جشن ختنه‌سوران، روش خواستگاری و مراسم نامزدی، و طرز معاشرت و برخورد زنان با مردان به کلی تغییر یافت و مخصوصاً در حقوق فردی و اجتماعی زنان در سالهای اخیر تحولات مهم و بی‌سابقه‌ای پدید آمد. و ما تاریخچه این تحولات را از دوران بعد از اسلام تا عصر حاضر مطالعه می‌کنیم:

از دیرباز «تولد نوزاد موجب شادمانی افراد خانواده بود. زن و شوهر برای تأمین سعادت فرزند آینده خود ناگزیر از رعایت اصول و تعلیماتی بودند. از چهار ماه و ده روز پس از آبستنی، یعنی پس از آنکه طفل از نظر جسمانی اندکی در شکم مادر رشد و تکامل می‌یافت، پدر باید از هم‌خوابی با عیال خودداری کند. چه بر اثر عدم رعایت این اصل، ممکن است موجب قتل فرزند خود شود و گناهی بزرگ مرتکب گردد. وقتی که ساعت زایمان نزدیک می‌شد، ده پانزده تن از زنان خانواده، دوستان نزدیک و همسایگان زن، گرد او حلقه می‌زدند، و با او به اتاق مخصوصی که برای وضع حمل آماده شده بود می‌رفتند. طبق سنن و عادات جاری در آخرین فرصت به دنبال «ماما» می‌رفتند. معمولاً ماما، جواهرات و لباس فاخر بر تن داشت. همینکه خبرش می‌کردند بر ستور خود سوار می‌شد و از کوچه‌های شهر برای رسیدن به خانه زائومی گذشت. اگر حرکت ماما به شب

می افتاد، خدمتکاری را با فانوس در جلو خود به راه می انداخت، و با استفاده از اسم شب که مأمورین انتظامی در اختیار او می گذاشتند به راحتی از کوچه ها و بازارها عبور می کرد.

ماما، پس از ورود، زانورا مورد معاینه و آزمایش قرار می داد و به کمک زنان حاضر، کلیه وسائل کار خود را آماده و فراهم می کرد. سپس با صبر و حوصله بسیار، زانو را روی کرسی مخصوص یا «خشت» می نشاند، و همواره او را تشویق می کرد و دلداری می داد. در این هنگام چهار نفر از زنان، نزدیک زانو می آمدند، یکی شانه راست و دیگری شانه چپ او را می گرفت، و نفر سوم و چهارم کف دست خود را به پشت زانو می گذاشتند در این موقع مادر بزرگ با مشتی پر از نمک برای مبارزه با چشم زخم در اتاق گردش می کرد. و آیه «وَان يَكَاذُ الَّذِيْنَ كَفَرُوا لِيُزْلِقُوْنَكَ بِاَبْصَارِهِمْ...» را می خواند و به اطراف فوت می کرد. (سوره القلم، آیه ۵۱ و ۵۲).

خانواده و شخصیت‌های ممتاز به مناسبت تولد نوزاد جشن و سرور بر پا می کردند. نه تنها در ایران بلکه در دیگر ممالک اسلامی اقامه جشن و شادمانی به مناسبت تولد نوزاد معمول بود.

ناصر خسرو علوی شاعر، متفکر و جهانگرد معروف که در نیمه اول قرن پنجم از مصر دیدن کرده است در وصف آن سرزمین می نویسد: «در آن وقت که در آنجا بودم، سلطان را پسری آمد، فرمود که مردم خرمی می کنند، شهر و بازار بیاراستند، چنانکه اگر وصف آن کرده شود، همانا که بعضی مردم، آنرا باور نکنند، که دکانهای بزازان و صرافان و غیرهم چنان از زر و جواهر و نقد و جنس و جامه های زربفت و قصب<sup>۱</sup> پر بود که جایی که کسی بنشیند نبود و همه از سلطان ایمن اند...»<sup>۲</sup>.

در بین خانواده های ممتاز و متوسط ایرانی به موازات مراسم جشن و سروری که در محیط خارج یعنی در بیرونی صورت می گرفت در اندرون خانه ها نیز مراسمی در موقع تولد نوزاد انجام می شد.

هزار سال پیش فردوسی طوسی از خصوصیات ظاهری «رستم دستان»، هنگام

تولد چنین یاد می کند:

همه موی سر، سرخ و رویش چوخون  
چو خورشید رخشنده آمد برون  
دودستش پرازخون زمادر بزاد  
ندارد کسی اینچنین بچه یاد<sup>۳</sup>

### وضع نوزاد پس از تولد

«... به محض این که بچه از شکم مادر بیرون می آمد، ماما او را می گرفت و بند نافش را می زد. با تمام میل و اصراری که اطرافیان برای تشخیص پسر یا دختر بودن نوزاد از خود نشان می دادند، وی مدتی از اعلام مطلب خودداری می کرد. چه او می دانست که اگر نوزاد پسر باشد با خوشوقتی و استقبال بیشتری روبرو خواهد شد.

سپس نوزاد را چهار مرتبه می شستند و در دفعه آخر داخل چند نوع گل برای تطهیر می ریختند و با جوشانده ای که از این گلها به دست می آمد، نخست نوزاد را می شستند، سپس کلیه کسانی که نوزاد را لمس کرده بودند دست خود را با آن پاک می کردند. بعد ماما، در نزدیکی گهواره، آتشی در منقل روشن و اسفند دود می کرد... این آتش را برای دفع ارواح خبیثه و جن و ابلیس و غیره می افروختند.

علاوه بر این، سنن و آدابی که پس از تولد رعایت می کردند بسیار بود. مهمترین آنها این بود که بچه را از خطر اجنه که همواره درصدد آزار و اذیت آثار الهی هستند، دور نگه دارند.

بعد یک دانه تخم پنبه را در آب تربت می زدند و در دهان نوزاد می گذاشتند، سپس در اطراف طفل قند، نان، و طلا می نهادند. منظور آنها از گذاشتن قند این بود که طفل ملایم و شیرین زبان باشد و مراد آنها از نهادن نان، کمک به عمر نوزاد بود، و هدف آنها از گذاشتن طلا آن بود که سعادت و خوشبختی به نوزاد روی آورد.

مدت چهل روز به مادر اجازه نمی دادند که خود را از آلودگی پاک کند، یا قدم در آستانه در گذارد، یا به کوه نظر افکند زیرا به گمان مردم آن روزگار، زنی نجس و تاپاک، قنوات و آبها را خشک می کرد. مدت ۲۱ روز او را از تر کردن موی خود، یا دست زدن به هر چیز، باز می داشتند، زیرا آنان چنین زنی را عامل اشاعه آلودگی

می شمردند. در دوران چهل روزه ناپاکی، زن حتی حق نزدیکی به آتش، و لمس کردن اشیاء چوبی یا ظروف گلی را نداشت.

برای آنکه تماس بین نوزاد و مادر روی ندهد، طفل را به دایه می سپردند و فقط پس از پایان این مدت، مادر می توانست پستان خود را به دهان بچه بگذارد، در این مدت چهل روز ناپاکی، وی ناگزیر شیر خود را می دوشید و به دور می ریخت.

اگر دایه ای برای شیر دادن به نوزاد پیدا نمی کردند، و هیچ یک از بستگان و همسایگان نیز قادر به تأمین شیر نوزاد نبود، ناچار به طفل مخلوطی از کره و عسل خالص می خوراندند. (که از نظر صحتی بسیار زیانمند بود).

مادر طفل نیز ناگزیر بود به حلوائی نرم که از آرد گندم، روغن گوسفند و شیرۀ انگور درست می شد قناعت نماید. والدین در کشورهای شیعه و سنی برای اطفال خود نخست اسمی برمی گزیدند، اگر پسر بود، اسمی نظیر محمد، علی و ابوبکر به آنها می نهادند و اگر دختر بود آنها را فاطمه، زینب، لایلا و مانند اینها می نامیدند، علاوه بر این، طبق سنن قرون وسطایی برای هر کس کنیه ای انتخاب می کردند، که در مورد پسران با کلمه «ابو» یعنی پدر و در مورد دختران با لفظ «أم» یعنی «مادر» آغاز می شد. به این ترتیب فرزندان کنیه گذاری می شدند که به منزله نام خصوصی بود که با نام کوچکی که ما امروز به کار می بریم مطابقت داشت. در دوران قدیم کنیه تنها نام مستعمل و نام خانوادگی واقعی بود، بعضی اسم حقیقی فرزندان خود را افشا نمی کردند، تا مبادا مردم شور چشم آنها را چشم زخم بزنند. کنیه چندان زیاد نبود، به همین مناسبت بعضی اشیاء و حیوانات اهلی نظیر شمشیر، اسب، سگ، گربه، میمون، کشتی و غیره برای تعیین کنیه اشخاص استفاده می کردند. ولی هرگز این قبیل کلمات برای تعیین اسم شخص به کار نمی رفت.

... پس از ظهور تمدن اسلامی، یعنی از قرن دهم میلادی به بعد، استعمال نام خانوادگی معمول شد، و در تمام دوره قرون وسطی، استفاده از این نام ادامه داشت. گاه بعضی خانواده ها، شغل آباء و اجدادی خود را به عنوان نام خانوادگی انتخاب می کردند، مانند «الزیتات» یعنی تاجر روغن فروش و «الحلاج» یعنی پنبه زن «الخلال» یعنی سرکه فروش «الخشاب» یعنی نجار و نظایر اینها. بعضی دیگر نام شهر، محله، یا مملکت اصلی خود را چون نام خانوادگی به کار

می بردند، مانند «البغدادی» و غیره. برخی دیگر نامهایی که با «ابن» آغاز می شود، مانند «ابن جبیر» برمی گزیدند.

این قبیل نامها نیز بسیار زیاد و شبیه است به بعضی اسامی انگلیسی که به ختم می شود مانند «جانسن» و «جیکب سن» و «دیویدسن» و غیره. در عراق عجم، غالباً در پایان اسامی کلمه «ویه» به معنی فرزند اضافه می شد چون «بابویه» و «سیبویه» و «روزویه». در خراسان لفظ «آن» به معنی «ابن» ممالک عربی استعمال می شد، مثلاً احمدویه در عراق «احمدان» در خراسان و «ابن احمد» در کشورهای عربی. همچنین «بکرویه» در عراق مانند «بکران» در خراسان و «ابی ابی بکر» در ممالک عربی بود. در صقلیه و اندلس روش دیگری معمول بود و میل داشتند سین مهمله به آخر اسامی عربی اضافه کنند، مثلاً اسم عربی احمد را اسپانیاییها و سیسیلیها «حمدیس» و عبدالسلام عربی را «عبدیس» می گفتند.

بربرها و مردم شمال افریقا یک نون کلمن بر آخر اسامی اضافه می کردند مثلاً ابن خالد را «خلدون» و ابن زید را «زیدون» تلفظ می کردند. امروز نیز همین که نام یکی از شخصیت های مسلمان قرون وسطی را بر زبان می آوردند، می توان روزگار وی و کشوری را که او در آنجا، می زیسته معلوم و مشخص نمود.

غلامان نمی توانستند از اسامی و مشخصات مردم آزاد استفاده کنند، به آنها حق داشتن «کنیه» داده شده بود، اگر اسم اول آنان را ذکر می کردند، جنبه تفننی داشت. این اسامی ریشه فارسی یا ترکی داشت و موقعیت اجتماعی آنان را معین می کرد. در ماوراءالنهر، به آخر اسامی آنها «تگین» می افزودند چون «خمارتگین» و «سبک تگین» و نظایر اینها. به اسامی غلامان نسبتی که مأخوذ از اسم مولا یعنی خواجه آنها بود اضافه می کردند، مانند «ساجی» از نام سپهسالار ابن ابی الساج یا «ناصری» از نام ناصرالدین و نحو اینها.

غلامی که آزاد می شد باز «مولی» و وابسته به صاحب سابق خود بود و با اجازه او می توانست نسبت خود را به خواجه به جای اسم به کار برد.

جهودان، عیسویان، و پارسیان و دیگر نامسلمانان، از آغاز قرن دهم، به فرزندان خود، دو نام می دادند، یکی نام مذهبی و ملی خودشان و یکی نام اسلامی، مثلاً پیروان موسی فرزندان خود را موسی، هارون، وعذراء و عیسویان از آن خود را یونس، مرقس و یوحنا،

وزرتشتیان اولاد خود را، رستم وزرتشت و غیره خطاب می کردند. و در عین حال یک اسم اسلامی، نظیر محمد، علی و ابوبکر برای آنها انتخاب می کردند، و در بین مردم به نامهای اخیر یعنی به اسامی اسلامی شناخته می شدند، مسلمانان از اینکه جهودان و عیسویان وزردشتیان، بدون اینکه تغییر مذهب داده باشند، خود را عبدالله، محمد و یا علی معرفی می کردند، عموماً ناراضی بودند.

در تمام دوره قرون وسطی همه عیسویانی که در شبه جزیره عربستان و شام و مصر می زیستند، بدون استثناء علاوه بر اسم مخفی خود یک نام اسلامی نیز داشتند. از اواخر قرن هشتم خلفای عباسی به تقلید از شهریاران قدیم ایران شرقی و اشکانیان و ساسانیان بر خود عنوانها و القاب می نهادند، مثلاً به نام هارون «الرشید» را که به معنی کامل است، می افزودند و می گفتند «هارون الرشید» یا اینکه «المأمون»، یعنی درستکار، را به عبدالله اضافه می کردند و می گفتند «عبدالله المأمون». ضمناً برای حضرت محمد و علی و فاطمه و موسی و عیسی و آدم نیز القاب «المصطفی» «المرتضی» «الزهر» «کلیم الله» «روح الله» «ضحی الله» وضع کردند در حالی که بنی امیه القاب نداشتند، گو اینکه در قرن چهاردهم میلادی صاحب تاریخ گزیده حتی برای خلفای اموی نیز لقبها ساخته است.

علاوه بر این، ملوک در قرن دهم به دنبال چینیهها و ایرانیان به اسامی خود القابی اضافه می کردند، مانند «رکن الدوله» یا «عماد الدوله»، این القاب معمولاً از طرف خلیفه وقت به امرای بزرگ داده می شد، ولی در قرن سیزدهم حتی جهودها القاب «دوله» بر خود نهادند، همچنین القابی که با «مُلک» ختم می شد، به وزراء داده می شد، مانند «نظام الملک».

از قرن یازدهم به بعد عناوین با کلمه «دین» پایان می یافت، مانند «رکن الدین». این عناوین که ابتدا مخصوص سلاطین بود، بعدها به امرا نیز داده می شد و در اواخر قرن دوازدهم، این القاب به شاهزادگان و حتی خواجگان و خواجه شماران نیز اعطا می شد.

در قرن دوازدهم هنگامی که ابن جبیر به مشرق مسافرت کرد، از اینکه هر کس و ناکسی، القابی نظیر ضیاء الدین و افتخار الدین بر خود نهاده است بسیار تعجب کرد و به آشفتهگی و افتضاحی که در بخشایش القاب پیدا شده بود اعتراض کرد.



در اواخر قرون وسطی، استعمال اسم اول یا اسم شخصی که در دوران جنگهای صلیبی رونق گرفته بود رو به فراموشی گذاشت، و همانطور که تمدن اسلامی رو به انحطاط می‌رفت، استعمال اسامی و القاب نیز تا حدی مبتذل شد، تنها استعمال نام خانواده همچنان معمول بود. در ترکیه فقط خاندانهای ممتاز القاب را برای خود حفظ کردند. در سایر کشورهای اسلامی القاب فقط برای مردم باسواد بود، بقیه مردم از اسم شخصی استفاده می‌کردند.

معمولاً برای تربیت اطفال طبقات متوسط و ممتاز، دقت و مراقبت بسیار می‌شد، در نظافت و پاکیزگی آنها می‌کوشیدند، حتی الامکان از کتک زدن آنها خودداری می‌کردند، و از سالهای اول عمر، آنان را به اطاعت و نجابت تشویق می‌کردند. تا پنج سالگی، بچه‌ها اعم از پسر و دختر تحت مراقبت مادران، در میان زنها زندگی می‌کردند و حتی المقدور اتاق وسیعی در اختیار آنها بود، ثروتمندان و متمولین از بردگان برای پرستاری و نگهداری بچه‌ها استفاده می‌کردند.

در بین اشخاص میانه حال، معمولاً مادرها یا مادر بزرگها به کار تربیت اطفال می‌پرداختند و در هر حال مردم از مراقبت در احوال کودکان خود غفلت نمی‌کردند. در حالیکه اکثریت مردم ایران مخصوصاً طبقه کشاورزان از ابتدائی ترین وسایل زندگی بی نصیب بودند.

برای اطفال ثروتمند یا میانه حال اتاق مخصوصی در نظر می‌گرفتند که از قالی یا بوریا مفروش بود و آبنمای بزرگی داشت که برای شستشوی آنها بود، و با آفتابه و ابرق بر حسب فصل و مقتضیات هوا، اطفال را با آب گرم یا سرد تطهیر می‌کردند.

اطفال را تا سه، یا چهار سالگی در گاهواره چوبی می‌خوابانیدند و در بالای سر آنها، پارچه نازکی می‌گسترند تا از آزار پشه و مگس در امان باشند. در تابستان غالباً بچه را در نومی خوابانیدند، به این ترتیب که نخست نورا به وسیله چهار طناب به دیوارهای مجاور می‌بستند و سپس آن را با ملایمت تکان می‌دادند تا بتدریج بچه به خواب برود، گاه برای ساکت کردن و خواب کردن اطفال به آنها قندداغ می‌دادند، یا یک نیمه خرما را در پارچه نظیفی نهاده در دهان طفل می‌گذاشتند تا بمکد و با خواندن لالایی یا آواز ملایمی او را به خواب می‌کردند. مادران از نهادن نظر قربانی در بالای سر کودک غفلت نمی‌کردند. چه در آن روزگار معتقد بودند که بیماریهای گوناگون اطفال، ناشی از چشم

زخم است و با خواندن دعا و آیه‌الکرسی موجبات مصونیت طفل را فراهم می‌کردند، و گاه برای دفع خطرات، چشم گوسفند را کاملاً خشک می‌کردند و با شیشه‌های مخصوص رنگارنگ بالای سر طفل می‌آویختند. علاوه بر اینها، برای بیرون راندن اجنه و ارواح خبیثه و سالم کردن محیط، بعضی مواد را دود می‌دادند. خانواده‌های ممتاز به داشتن اطفال سالم و نظیف و خوش لباس افتخار می‌کردند. در دوره قرون وسطی پیوسته لباسی شبیه لباس پدر و مادر، بر تن اطفال خود می‌کردند، مثلاً فرزند سرداران، سرهنگان و سپهسالاران از کودکی فینه و نیم تنه نظامی، شمشه دوخته و گلدوزی شده در برمی‌کردند و شمشیر کوچک بیخطری را به کمر بند او می‌آویختند. به دختران نیز لباسی چون لباس مادرانشان می‌پوشانیدند. از ۹ سالگی به بعد، دختران طبقه اعیان چادری روی البسه ابریشمی و مخملی خویش در برمی‌کردند و مانند خانمهای بزرگ ناخنهای خود را رنگ حنا کرده و انگشتری در دست می‌کردند. و به چشمان آنها سورمه و کحل می‌کشیدند.

معهدا لباسهای زیبا و جواهرات گرانها، مانع بازیهای کودکان آنان نمی‌شد، بلکه آنها با آن البسه فاخر، با عروسکها، اسباب بازیهای خانگی، بادکنک یا حیوانات گلی و مقوایی و چیزهای دیگری که برای آنها خریداری می‌شد، سرگرم بازی بودند. تقریباً تمام پدران با خوشحالی و مسرت بسیار، شبها قبل از آمدن به خانه برای کودکان خود تنقلاتی از نوع شیرینی و میوه خریداری می‌کردند. از کودکی به اطفال می‌آموختند که در برابر بزرگسالان چهارزانو و گاه دوزانو بنشینند، با اینکه طرز نشستن بسیار دشوار بود، بچه‌ها ناگزیر به تحمل و فرا گرفتن آن بودند.

پسران، پس از پنج سالگی بتدریج از حرم خارج می‌شدند، و از روش پدران تبعیت می‌کردند. به دختران و پسران شعایر مذهبی، و راه و رسم وضو گرفتن و نماز خواندن را می‌آموختند.

مادر بزرگ و پدر بزرگ هر خانواده با صبر و حوصله بسیار برای کودکان نقل و قصه می‌گفتند و با افسانه‌های کوچکی که یاد گرفتن آنها دشوار نبود کودکان را دلخوش و سرگرم می‌کردند.<sup>۱</sup>

آنچه گفتیم مربوط به زندگی طبقات مرفه و میانه حال جامعه ایران بود.

کشاورزان و پیشه‌وران تنگدست از امکانات اقتصادی و اجتماعی کمتری برخوردار بودند. و اطفال طبقات محروم و ستمکش که اکثریت قاطع ملت ایران را تشکیل می‌دهند نه تنها از امکانات تفریحی بی‌نصیبند بلکه از خوراک و پوشاک کافی و مسکن مناسب نیز بی‌بهره بوده و هستند.

### آیین ختان یا مراسم ختنه‌سوران

ختنه از دیرباز نزد سیاهان و زنگیها و نژاد سام معمول و متداول بود، و این عمل را چون نوعی عبادت و قربانی در برابر خدایان باروری می‌شمردند.

آنها نه تنها پوست اضافی پسرها را می‌بریدند بلکه دربارهٔ دختران نیز مشابه همین عمل را انجام می‌دادند، «بریدن دو لبهٔ پائین شرم زن را ختان النساء می‌گویند.»<sup>۱</sup> عیسویت با اجرای مراسم غسل تعمید که ریشهٔ آن زرتشتی است به این روش و سنت سامیها پایان داد، ولی اسلام راه و رسم ابراهیم پیغمبر را تجدید کرد و چون سامیها ختنه را در مورد پسران و دختران عملی و اجرا نمود.

در دوران قرون وسطی تنها در بلاد شام، مصر، افریقا و عراق عرب، با پیروی از روش بنی‌سام ختنه کردن معمول بود. ایرانیان و دیگر ملل شرق نزدیک در برابر این عمل مقاومت ورزیدند و سرانجام، فقط به ختنه کردن پسران قناعت کردند و برای آنکه روش آنها با آیین یهودیها خلط نشود، برخلاف آنها که در هفتمین روز تولد نوزاد را ختنه می‌کنند، ایرانیان در هفتمین یا هشتمین سال تولد به ختنه کردن پسران مبادرت می‌کردند، و این عمل همواره با تشریفات و مهمانیهایی توأم بود، ولی هیچ دعا و مراسم مذهبی خاص در این کار راه نداشت.

در روز مقرر بچه با لباسهای فاخر و زیبا در وسط اعضای خانواده و دوستان قرار می‌گرفت. عمل ختنه معمولاً در ایوان منزل و در برابر چشم پدر و پدربزرگ و سایر افراد خانواده صورت می‌گرفت، به این ترتیب که پدر، فرزند خود را روی چهار پایه‌ای می‌نشانید و دلاک با تیغ خود در مدت یک ثانیه، عمل را انجام می‌داد، و سپس با خاکستر چوب که به دقت الک شده بود محل زخم را التیام می‌دادند. پس از پایان عمل،

حاضران به یکدیگر تبریک و تهنیت می‌گفتند و در مهمانی کمابیش مجلل شرکت می‌جستند و به خوردن شیرینی مشغول می‌شدند.

اعیان و اشراف به مناسبت جشن ختنه و سرور فرزندان خود مهمانی مفصلی می‌دادند و گاه تشریفات این جشن روزها به طول می‌انجامید، و در جریان آن نوازندگان و مطربها، دارندگان میمون و خرس، بندبازها و سایر هنرمندان در برابر تماشاچیان هنرنمایی می‌کردند. در اوقاتی که مردان در حیاط بیرونی مشغول تفریح و خوشگذرانی بودند، بانوان نیز در قسمت اندرونی با انواع شیرینی و تنقلات به پذیرائی مهمانان خود مشغول بودند.

علاوه بر این به مناسبت ختنه شاهزادگان، شعرای درباری شعرها می‌سرودند. گاه عده‌ای از شاهزادگان، وزیرزادگان و فرزندان اعیان و اشراف را در محل معینی جمع کرده و جملگی را در یک جا و یک روز ختنه می‌کردند، در این موارد جشن ختنه و سرور به یک جشن ملی تبدیل می‌شد.

پس از پایان ختنه به بچه می‌گفتند تا امروز تو کافر بودی ولی از امروز به بعد مسلمانی. بعد از پایان عمل برای جلوگیری از زخم و ناراحتیهای دیگر، مدت دو ماه بچه‌ها چون سیاهان افریقایی با لنگ حرکت می‌کردند، زیرا التیام یافتن این زخم کوچک بسیار طولانی بود، ولی امروز این سنت بی‌معنی و آزار دهنده (یعنی ختنه بچه‌ها در ۸ یا ده سالگی) معمول نیست و در نخستین ساعات یا روزهای تولد کودک را ختنه می‌کنند و از این رنج روحی و جسمی رها می‌سازند.

### مراسم جشن ختنه‌سوران پسر والی قندهار

مؤلف تاریخ سیستان در سال ۱۰۰۴ هجری در وصف «ختنه‌سیران» پسر والی قندهار می‌نویسد: «... و از هر قسم مُکِیفات و مغیّرات که در میل هر کس بود حاضر و مهیّا ساختند... از لولیان شکرلب شورانگیز، حوالی و حواشی مزین بود، دم به دم به ترنم و رقاصی اشتغال داشتند، و از جمله سازنده‌های ماوراءالنهر، حافظ یوسف قانونی که در آن فن (نواختن قانون) اعجوبه زمان است، در آن، مجلس حاضر بود. چند روز فقیر را (یعنی

مؤلف تاریخ سیستان) را مشغول تماشای آن بزم داشتند.<sup>۱</sup>»  
 در دایرة المعارف فارسی در پیرامون ختنه چنین آمده است:  
 «ختان یا عمل بریدن قسمتی از پوست بالای آلت رجولیت نخست بین مصریان قدیم و بعد بین یهودیان و بعدها بین اعراب و مسلمین رواج یافت.  
 یهودیان کودکان خود را در ۸ روزگی ختنه می کنند. عیسویان این عمل را ضروری نمی دانند ولی مسلمانان این کار را لازم می شمردند. در ایران رسم ختنه را با مراسمی که ختنه سوران یا ختنه سوری می خوانند اجرا می کنند و در محافل اشرافی هدایا و پیشکشهایی تقدیم می کنند. در ایران ختنه تا این اواخر به وسیله دلاکها صورت می گرفت، ختنه از نظر پزشکی ارزش بسیار دارد و از بسیاری از امراض احتمالی جلوگیری می کند به همین علت امروز بعضی از کشورهای عیسوی مذهب نیز ختنه را تجویز و ترویج می کنند.<sup>۲</sup>»

چنانکه اشاره شد به مناسبت ختنه فرزندان از دیرباز در ایران، طبقات مختلف بساط جشن و سروری برپا می کردند و اعیان و اشراف به مناسبت این جشن مهمانیهای مفصلی می دادند و توده مردم نیز به تناسب وضع اقتصادی خود جشن ساده ای برپا می کردند. ابن خلدون می نویسد: «حجاج در ختنه کردن یکی از پسرانش جشنی برپا کرد، آنگاه برخی از دهگانان را حاضر آورد و درباره مهمانها و جشنهای ایرانیان از آنها پرسش کرد، و به یکی از آنان گفت بزرگترین مهمانی را که دیده ای برای من نقل کن. وی گفت: یکی از مرزبانان خسرو را دیدم که برای مردم فارس سور و مهمانی بپا کرده بودند. درین مهمانی قدهای زرین را برخوانهای (یعنی سفره های) سیمین نهاده و بر هر خوان چهار قده گذارده بودند و هر یک از این خوانها را چهار تن کنیز نزد مهمانان می گذاشت و به چهار تن از آنان اختصاص داشت و پس از صرف طعام آن خوان با قدها و کنیزان از آن مهمانان بود... آنگاه حجاج، دانست که او را فراهم ساختن چنین آبتخت و شکوهی میسر نیست.<sup>۳</sup>»

۱. احیاء الملوك تصحيح دكتور منوچهر ستوده ص ۳۶۶ به نقل از «نای هفت بند» نوشته باستانی پاریزی (حافظ چندین هنر)، ص ۵۱۹.
۲. دکتر مصاحب - دایرة المعارف فارسی، ص ۸۸۴.
۳. ابن خلدون: مقدمه ابن خلدون، ترجمه پروین گنابادی، ج ۱، ص ۲۳۹.

در طرز نگهداری نوزادان از دیرباز تا حدود نیم قرن پیش هیچگونه تغییری به مصلحت کودکان حاصل نشد. دروویل که در عهد قاجاریه به ایران آمده، و در پیرامون اوضاع اجتماعی مردم این سرزمین مطالعاتی کرده است از روش غیرمعتاد و ظالمانه نگهداری و تربیت نوزادان در ایران مطالبی می نویسد که نقل شمه‌ای از آن خالی از فایده نیست:

### طرز نگهداری از نوزادان

«... در سالهای اول زندگی، کودکان را در هیچ کشوری چون ایران آزار و شکنجه نمی کنند. به محض اینکه کودکی اعم از پسر یا دختر چشم به دنیا گشود او را چندین بار با آب سرد شسته و سپس در پارچه‌های محکم می پیچند (قنداق) در اینحال کودک نزدیک است خفه شود، آنگاه نوزاد را در گهواره‌ای فاقد تشک و نازبالش که ته آن چرمی و چون پوست طبل پهن شده است، می خوابانند. وسط چرم مزبور سوراخی تعبیه شده تا ادرار کودک از آن به پائین جاری شود. کودکان را با بندهای کرباسی عریضی به طول ۲۵ تا سی پا به گهواره طناب پیچ می کنند. این طناب پیچی بحدی محکم و بیرحمانه است که من از دیدن این که کودکان جان سالم از آن بدر می برند در شگفتم. کودک بینوا قریب ۱۲ ساعت بدین حال می ماند و چون فریاد و گریه‌اش بلند می شود، تکانش می دهند. مادر هر چند بار پای گهواره زانورده او را به سمت خود کشیده و شیرش می دهد. به این ترتیب کودک دوباره به خواب می رود و جز روزی دوبار صبح و عصر که طناب گهواره را برای تعویض کهنه‌ها باز می کنند، نوزاد از بند آزاد نمی شود.»<sup>۱</sup>

آئین زایمان و راه و رسم نگهداری از نوزادان در سراسر ایران کاملاً یکسان نیست و برحسب شرایط اقتصادی و اجتماعی خانواده‌ها و خصوصیات اقلیمی و آب و هوا فرق می کند:

## آئین زایمان در خراسان

وقتی تازه عروسی در خراسان حامله می شود مادر عروس برای بچه رخت درست می کند. این لباس را «سیسمونی» می گویند که عبارت از لباس سفیدرو، و پیراهن ململ سفید و «ارخلق» و سینه بند و قنطاق، به ضمیمه این لباسها مقداری روغن، آرد برنج، نبات، خاکشیر، بارهنگ، بادام، خاکشیر با نبات و بعضی داروها چون پرسیاوشان، عناب، سه پستان، گل زوفا، شیرخشت، ترنجبین، روغن کرچک و بادام و سورمه برای چشم نوزاد می فرستند.

ظروف و لوازم کودک عبارت است از تخت و گهواره، اسباب بازی، چراغ خوراک پزی، قابلمه، قوری لعابی، پیاله دوا صاف کردن، شیشه شیر، پستانک، اسباب حمام کودک، طاس، طاسچه، لیف و صابون و جز اینها.<sup>۱</sup>

## عوامل گوناگونی که در رشد ذهنی و جسمی کودک کان مؤثر است

توانائی ذهنی کودک در اوائل تولد بسیار مقدماتی ولی کاملاً نقش پذیر است تا چهار پنج سال دیگر که هنگام ورود وی به کود کستان فرامی رسد مراحل مختلف رشد زبان و تغییر و تکامل جسمی و فهم علائم گوناگون را طی می کند و تا اندازه ای به تفکر مجرد و حل مسائل ساده توانائی می یابد.

رشد عواطف اجتماعی بصورت مرکب و آمیخته ای انجام می پذیرد، رفتار و سلوک کودک در او ان تولد خالی از هر گونه قید و بند و بدون اندیشه و تفکر قبلی صورت می گیرد و همچون حیوانات پیر و غرائز خویش است طفل در این سن تقریباً غیر اجتماعی است... به هیچ چیز توجه ندارد، ذهن او را از بیم و امید خالی است، هر عملی که انجام دهد یا از آن اجتناب کند، مستقیم است و بی فکر است. او در این سن به